

جوانان

زیرچکمه‌های روزگار

● خلیل الرحمن خباب

جوانان؛ زیر چکمه‌های روزگار

خادم الاسلام
خلیل الرحمن خباب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان : جوانان؛ زیر چکمه‌های روزگار
نویسنده : خلیل الرحمن خباب
تاریخ انتشار : بهار ۱۴۰۲

ایجاد هر نوع تغییر بدون اجازه نویسنده،
مجاز نمی‌باشد و خیانت محسوب می‌گردد!

ارتباط با نویسنده:

وبلاگ: khademulislam.blog.ir

تلگرام: [@Khademulislam](https://t.me/Khademulislam)

واتساپ و ایمو: [+93702837300](https://wa.me/93702837300)



لینک‌های مفید اسلامی:

وبسایت سنت دانلود: <http://www.SunnatDL.com>

تلگرام مرکز هدایت؛ رد اسلام‌ستیزان: [@Hedayat1442](https://t.me/Hedayat1442)

تلگرام کتابخانهٔ اقراء: [@iqraaLib](https://t.me/iqraaLib)

تلگرام دارالافتاء مجازی اهل سنت: [@Canale_pasokh](https://t.me/Canale_pasokh)

وقتی در ایران بودم، جوانی نزدم آمد و کاغذی در دست داشت. گفت: برادر! می‌توانید این را برایم بخوانید؟ من سواد ندارم. پس از اینکه خواندم، سپاس‌گزاری کرد و با تبادل یکی دو سؤال، باب گفت‌وگوی مان باز شد و در لابه‌لای حرف‌های مان پرسیدم: چندساله هستید؟

گفت: بیشتر از سی و پنج سال سن دارم.

گفتم: چطور در طی این سی و پنج سال نتوانستید درس بخوانید و به اندازه کافی معلومات حاصل کنید؟!

شاید بهتر بود چنین سؤالی نمی‌کردم!

آه سردی کشید و گفت: فکر می‌کنید من دوست ندارم که سواد داشته باشم؟!

خاطرات من از زمانی شروع می‌شود که شروع به راه رفتن کردم. کودکان همسایه‌مان با برادران بزرگ‌شان به مدرسه می‌رفتند؛ اما من با پدرم به دنبال گوسفندان مان. دیگران در مدرسه از صدای زیبای قرآن لذت می‌بردند؛ اما من به صدای بَعْبَع گوسفندان پدرم

گوش می‌دادم. کودکان آن‌ها وقتی شروع به سخن گفتن کردند، الفبا و کلمات دینی را تکرار و زمزمه می‌کردند؛ اما من از صدای گوسفندان تقلید می‌کردم و به مرور زمان دشنام‌ها و ناسزاهای جدیدی می‌آموختم و وقتی کسی را دشنام می‌دادم، پدرم خوشحال می‌شد و تشویق می‌کرد.

سال‌ها به همین منوال سپری شد تا اینکه من به کار پدرم مهارت یافتم و دیگر نیازی نبود که او با من به صحرا برود. خودم به تنهایی می‌توانستم گوسفندان را ببرم و بیاورم و پدرم هم به داشتن چنین فرزندی افتخار می‌کرد!

در این مدت، دوستانم که هم‌سن و سال من بودند، برخی قرآن را حفظ کردند و برخی دیگر چندین کتاب دینی را خواندند و به سخنرانی مهارت یافتند؛ اما مهارت من استثنایی بود و از پدرم به ارث برده بودم.

پس از مدتی، زمان آن رسیده بود که سر به دیار غربت بزنم و به کشورهای دیگر برای کار بروم.

حرکت کردم و با مشکلات بسیاری از راه قاچاق به کشور ایران رفتم. در راه دیدم که دوستانم چگونه در اثر گرسنگی، پرت شدن از ماشین، سردی هوا و... در بیابان‌ها ماندند؛ نه به ایران رسیدند و نه به خانه بازگشتند. شاید اجل‌شان رسیده بود!

چندسالی در ایران ماندم و با تحمل سرزنش‌ها، زخم‌زبان‌ها و تحقیرها، کار می‌کردم و زحمت می‌کشیدم. روزها درگیر کار بودم و شب‌ها به یاد مادرم اشک می‌ریختم.

بعد از پنج‌سال که به سن بیست‌وپنج‌سالگی رسیدم، می‌خواستم به وطن بازگردم؛ اما پدرم تماس گرفت و گفت: می‌خواهم برای زن بدهم؛ چندسال دیگر هم تحمل کن!

پدرم بدون اینکه خبر شوم، دختری را برایم نامزد کرد و باید هشت‌لک (هشت‌صدهزار) افغانی برای مهریه‌اش پیدا می‌کردم.

از آن‌روز به بعد، دوران بدبختی من شروع شد؛ باید برای مهریه همسرم به پدرش جدا پول می‌فرستادم، برای مخارج خانه به پدر خودم جدا و برای خرید و اینترنت همسرم به او جدا...

پنج سال دیگر هم به همین منوال گذشت و سرانجام وقتش رسیده بود که پس از ده سال به وطن بازگردم.

رفتم و با پول اندکی که داشتم، از این و آن هم مقداری قرض گرفتم و عروسی کردم.

پس از عروسی، مدتی آنجا بودم که مخارج خانواده و بدهی‌هایم از یک سو و اصرار و طعنه‌های پدر و مادر همسرم از سوی دیگر به خاطر مهریه که هنوز تمام نشده بود و اینکه دیگران برای همسر خود فلان چیزها می‌گیرند و آن‌ها را به فلان جاها می‌برند؛ اما من توانش را نداشتم و نمی‌توانستم و... همه این‌ها دست به یکی کردند و دوباره مرا روانه‌ی دیار غربت ساختند.

حالا پنج سال است که اینجا هستم و پسرم را که پنج ساله شده، هنوز ندیده‌ام. هنوز بدهی‌هایم تمام نشده، مشکلات زندگی پشت سرهم بر من فشار می‌آورند و مخارج همسرم روزبه‌روز بیشتر و بیشتر می‌شود... پس شما بگویید که من چطور می‌توانستم فرصت درس خواندن پیدا کنم؟!

فکر می‌کنید من دوست ندارم مانند دوستانم قرآن تلاوت کنم و از حق سخن بگویم و در مورد دین معلومات داشته باشم؟! من تا چندسال پیش، نمازخواندن را هم بلد نبودم و از سوره‌های قرآن چیزی حفظ نداشتم، تا اینکه کم‌کم نزد دوستانم خواندم و با تحمل استهزا و تمسخر بسیاری، اندکی آموختم و حفظ کردم.



اگر چشمان مان را باز کنیم و به اطراف مان نگاهی بیندازیم، متوجه می‌شویم که این داستان تنها به یک شخص یا یک جوان تعلق ندارد؛ بلکه شرح حال صدها و هزاران جوان است که زیر چکمه‌های روزگار له شده‌اند و تمام عمرشان را در خواری و ذلت به سر برده‌اند. سال‌ها تلاش کردند، زحمت کشیدند و خون دل خوردند تا پولی به دست آورند، ازدواج کنند و به آرامش برسند؛ اما وقتی ازدواج کردند، نه تنها روی خوشی و آرامش را ندیدند؛ بلکه با مشکلات، سختی‌ها، چالش‌ها و مصیبت‌های جدی و جدیدی مواجه شدند و زندگی‌شان تلخ‌تر از قبل گردید.

الله متعال در مورد ازدواج می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الروم: ۲۱].

«و از نشانه‌های [قدرت] او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میان‌تان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!».

الله متعال در این آیه بیان می‌کند که ازدواج مایه سکون و آرامش است و عشق و محبت و رحمت تولید می‌کند؛ اما متأسفانه امروزه تمام بدبختی‌های یک مرد از زمانی شروع می‌شود که ازدواج کند. از هر مرد متأهلی پیرسیم که پس از ازدواج وضعیت چطور شده یا در مورد ازدواج کردن مشوره بخواهیم، می‌گوید: اگر می‌خواهی بدبخت نشوی، مجرد بگرد!

برخی مجردها از غم بی‌زنی دیوانه‌اند؛ اما برخی متأهلان از آنها هم دیوانه‌تر!

پس مشکل چیست؟

چرا جوانان ما با چنین وضعیت سختی مواجه می‌شوند؟

آیا ازدواج واقعا مایه سکون و آرامش است؟

پس اگر چنین است، چرا جوانان ما را روزبه‌روز، بیشتر و بیشتر

نالان و گریزان می‌کند؟

در کشورهای اروپایی و غربی، فحشا و منکرات و کارهای حرام،

مانند خوردن و آشامیدن آسان و عادی است؛ اما در کشورهای

اسلامی، تنها چیزی که بسیار سخت و سنگین است، ازدواج اسلامی

است!

دختران آن‌ها اعلان می‌کنند: هر مسلمانی که بیاید مسیحی شود،

من حاضریم با او ازدواج کنم و تمام هزینه‌های زندگی‌اش را متقبل

شوم؛ اما دختران ما قبل از ازدواج شرط می‌گذارند که باید

عروسی‌شان به فلان هتل گرفته شود، هزینه لباس‌های‌شان این قدر

باشد و در فلان شهر خانه داشته باشند و...



برادری از کشور روسیه پیام گذاشت که من یک جوان مسلمان هستم و دوست داشتم ازدواج کنم؛ اما بنابر مشکلاتی نتوانستم و متأسفانه در حال حاضر وضعیت روحی‌ام بسیار وخیم است و روزها را با نافرمانی پروردگار شب می‌کنم. روسیه کشور اسلامی نیست و این جا همه عریان و برهنه راه می‌روند و در کوچه‌خیابان‌ها هر کس هر چه دلش خواست می‌تواند انجام دهد. متأسفانه من هم روزبه‌روز مرتکب گناهان بسیاری (چون چشم‌چرانی و...) می‌شوم و نمی‌دانم چه کار کنم.

می‌ترسم روزی مرتکب گناهی شوم که به خاطر زشتی و بزرگی‌اش نتوانم به زبان آورم و شاید با ارتکاب این گناهان، دنیا و آخرت خود را به باد دهم.



جوان دیگری پیام داد و گفت: من در یکی از کشورهای اروپایی زندگی می‌کنم و این جا روابط نامشروع و کارهای ناروا، مثل آب‌خوردن آسان و عادی است و هر جوانی می‌تواند با هر تعداد

دختری که بخواهد ارتباط داشته باشد و هرچه دلش خواست انجام دهد.

مدتی قبل تصمیم گرفتم به خاطر نجات از این همه گناه و دام‌های شیطانی، ازدواج کنم و از راه درست و شرعی نیازم را برطرف سازم و به زندگی ام سروسامانی بدهم؛ اما وقتی به خواستگاری چندین دختر هم‌کشور خود رفتم، با چنان صحنه‌هایی مواجه شدم که نزدیک بود سخته کنم؛ چون دختران آن‌ها وضعیت بدتری از دختران اروپایی داشتند!!!

خلاصه اینکه پس از کلی جست‌وجو، با خانواده‌های نسبتاً خوبی آشنا شدم و وقتی خواستگار فرستادم، این‌بار نزدیک بود از مهریه‌های سنگین و خواسته‌های پدر و مادر دختر کمرم را بشکند. البته بهتر است خواسته‌های خود دختر را ذکر نکنم که بحث زیادی دارد.

اگر این‌جا با یک دختر آلمانی یا غیر عربی دوست شوم، بدون هیچ انتظاری قبول می‌کند و حتی نصف مخارج زندگی را نیز

مقابل می‌شود، پس شما بگویید که چرا منتظر این همه ناز و عشوه دختران هم‌وطنم باشم و این همه پول هنگفت را برای رضایت پدر و مادرش تقدیم‌شان کنم؟!

وقتی دختران زیادی پیدا می‌شوند که بدون هیچ مهریه و مخارج کمرشکنی با من دوست شوند و نیازهایم را برطرف کنند، چرا باید این همه هزینه کنم و منت پدر و مادر دختران هم‌وطنم را بکشم؟!

حتی چند دختر مسیحی برایم پیشنهاد کردند که اگر با آنها دوست شوم، برایم همه‌چیز می‌دهند؛ هم خانه، هم ماشین، هم بهترین زندگی...



برادری از کشور همسایه‌مان تاجیکستان پیام داد و با قلب پر از درد و ناراحتی گفت: من در یکی از کانال‌های مبتذل بودم که بیش از صد هزار دنبال‌کننده دارد، امروز موضوعی باعث شد که از کانال خارج شوم و توبه کنم.

پرسیدم: چه موضوعی؟

گفت: دیروز در کانال مطلبی با این محتوا نشر شد که «از همراهی همه‌تان سپاس‌گزاریم و متأسفانه به خاطر مشغولیت‌های زیاد نمی‌توانیم ویدیوهای جدید و بیشتری در کانال قرار دهیم و به چند همکار نیاز داریم. هرکس خواست فعالیت کند، به ادمین کانال پیام دهد؛ اگر کارش خوب بود و فعالیت خوبی کرد، هر ماه هزینه‌اش را پرداخت می‌کنیم». وقتی این مطلب را دیدم، تکان خوردم که آن‌ها به خاطر کارهای شیطانی‌شان هزینه می‌کنند و با خرج کردن پول و ثروت و صرف وقت‌شان برای گمراه کردن جوانان مسلمان زحمت می‌کشند؛ اما ما به خاطر اسلام و تبلیغ زیبایی‌های آن چه کردیم؟ همین موضوع باعث شد که از کانال خارج شوم و توبه کنم.

قبل از اینکه به تشریح این موضوع بپردازم، پیام برادر دیگرمان را بخوانید!

مدتی قبل یکی از صفحات اینترنتی‌ام به مشکل برخوردده بود، یکی از جوانان پیام گذاشت که صفحه‌ی فروشی دارم اگر می‌خرید!!

وقتی این دو ماجرا را کنار هم گذاشتم، قطعاً شما متوجه موضوع شدید که می‌خواهم چه بگویم!

ببینید آن‌ها چه کار می‌کنند و ما چه کار؟

آن‌ها مال و ثروت بسیار و هنگفتی را هزینه می‌کنند، از جوانان زیادی کار می‌گیرند، وقت زیادی را صرف می‌کنند و از هر نوع وسیله و ابزاری کار می‌گیرند تا مسلمانان را گمراه کنند و به بی‌راهه بکشانند. آن‌ها در حقیقت همان شیطان‌های انسی و همکاران ابلیس ملعون هستند که فرمود:

﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲)﴾ [ص: ۸۲].

«قسم به عزت و عظمتت که همه‌ی بندگان را گمراه می‌کنم!».

﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَأَنْزِلَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷)﴾

[الأعراف: ۱۶-۱۷].

«بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ [و از هر جهت که بتوانم] به سراغشان می‌روم و [از راه حق منحرف‌شان می‌کنم، تا آنجا که] بیشتر آنان را سپاس گزار نخواهی یافت».

آری! شیطان دشمن قسم‌خوردهٔ ماست و گمراه کردن ما یگانه هدف و وظیفه‌اش می‌باشد و پیروانش هم هم‌کاران درجه‌یکش هستند و شب‌وروز تلاش می‌کنند تا مسلمانان و بندگان خوب خدا را از راه مستقیم الهی منحرف سازند و در این راه از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی‌ورزند؛ اما ما چه می‌کنیم؟!



داستان‌ها و پیام‌هایی را که نقل کردم، همه درس‌ها و دردهایی هستند که باید از آن‌ها عبرت بگیریم. باید لحظه‌ای بیندیشیم و دنبال راه و چاره باشیم.

من مطمئنم هر پدری که این داستان‌ها را می‌خواند، اگر واقعا مسلمان باشد و ذره‌ای انسانیت در وجود خود داشته باشد، دختر

خود را با مهریه‌های سنگین و کمرشکن به فروش نمی‌گذارد و برای ازدواج او، شرایط دنیوی نمی‌گذارد و یگانه هدفش، خوشبختی دخترش و به عفت رسانیدن اوست.

به جای خانه‌های مجلل، ماشین‌های آخرین سیستم و خانواده‌های پول‌دار، دنبال جوان دیندار و پارسا می‌گردد تا هم مسئولیت خود را به درستی انجام دهد، هم دختر خود را خوشبخت کند و هم یک جوان مسلمان را از دام‌ها و چاله‌های شیطانی نجات دهد.



در پایان می‌خواهم به عنوان یک مسلمان خیرخواه بپرسم که به خاطر از میان برداشتن فتنه و فسادهای جامعه چه کردیم؟ آیا تا به حال علما، دعوت‌گران، بزرگان و مسئولین ما با هم نشسته به خاطر فسادزدایی و آسان‌سازی راه‌های سعادت و خوشبختی جوانان مسلمان مشوره و رایزنی کرده‌اند؟!

ما این همه بنیاد خیریه برای فقرزدایی و حل مشکلات جامعه داریم، آیا تا به حال یک بنیاد برای از میان برداشتن فسادهای

مهلک جامعه و آسان‌سازی ازدواج اسلامی اعمار گردیده یا کسی در این راستا تلاشی کرده است؟! می‌دانم وقتی این نوشته‌های بنده را با این داستان‌های دردناک می‌خوانید، حرف‌هایم را تأیید می‌کنید و به حال خودمان و جوانانمان افسوس می‌خورید؛ اما پس از گذشت چندروز یا حتی چندساعت، همه را به باد فراموشی می‌سپارید و هیچ کاری نمی‌کنید!

چرا دست‌به‌دست هم نمی‌دهیم تا این مشکلات و نارسایی‌ها را از میان برداریم و جامعه و جوانانمان را نجات دهیم؟! کم‌ترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که همین موضوعات را به گوش پدران کشور و دیارمان برسانیم، امید است که عبرت بگیرند و از زیاده‌خواهی‌های‌شان باز آیند. اگر می‌گویید: دعوتگر نیستم و با زبان گفته نمی‌توانم، به اندازه توان‌تان این رساله را نشر کنید، شاید باعث شوید حداقل یک نفر هدایت شود که همین برای‌تان بزرگ‌ترین موفقیت است.

این سخن رسول الله ﷺ را آویزه گوش مان کنیم و مورد عمل قرار دهیم که ابوهریره رضی الله عنه از ایشان روایت می‌کند که فرمودند:

«مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا، نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ، يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا، سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ». [صحیح مسلم: ۲۶۹۹].

«کسی که مشکل و غمی از مشکلات و غم‌های دنیوی مؤمنی را برطرف کند، خداوند مشکل و غمی از مشکلات و غم‌های اخروی او را برطرف می‌سازد و کسی که با بدهکار تنگدستی، آسان‌گیری کند، خداوند در دنیا و آخرت با او آسان‌گیری می‌کند و کسی عیب مسلمانی را پپوشاند، خداوند در دنیا و آخرت عیوب و گناهان او را می‌پوشاند. خداوند یار و پشتیبان بنده است تا وقتی که بنده یار و پشتیبان برادر [مسلمان] خود باشد».

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه أجمعین

از همین نویسنده:

- ۱- آه از دست ملاها!
- ۲- آیا از عبادت کردن خسته می‌شوید؟
- ۳- اسلام به ذات خود ندارد عیبی...!
- ۴- برای برادرانم (۱)
- ۵- برای خواهرانم (۱)
- ۶- بی‌رحمی بزرگ
- ۷- پوزش می‌طلبیم!
- ۸- چرا نمی‌پرسیم؟
- ۹- چگونه حمله‌های شیطان را دفع کنیم؟
- ۱۰- خودکشی نوین
- ۱۱- روزهای مبارک
- ۱۲- ز گهواره تا گور استادتم!
- ۱۳- سراب خوشبختی
- ۱۴- سرزنش و پیامدهای آن
- ۱۵- طلاق شوخی‌بردار نیست
- ۱۶- گفتمان (بزرگ‌ترین راه حل)
- ۱۷- لعنت (تکیه کلام منفور)
- ۱۸- ما کجا و آن‌ها کجا؟
- ۱۹- ماه رجب (ویژگی‌ها و بدعت‌ها)
- ۲۰- ماه شعبان (فرصتی دیگر)
- ۲۱- نجات از اضطراب امتحان

برای دانلود هرکدام، روی اسم آن کلیک کنید